

دکتر خلیل سلطان القرائی \*

## پویایی فرهنگ و تعلیم و تربیت

### چکیده:

این مقاله، پویایی فرهنگ و تعلیم و تربیت را تحت چند عنوان جداگانه که در حوصله یک مقاله می‌باشد، بیان می‌کند و اهمیت موضوع را مورد تأکید قرار می‌دهد.

در این مقاله، فرهنگ و تمدن حاصل تفسیرهای جدید و خلاقیت‌های انسان معرفی گردیده، و هر امری از امور که به نحوی از انحا حامل معنی باشد موضوع فرهنگ محسوب شده است. البته تأثیر عوامل گوناگون را مانند محیط جغرافیائی، اقتصادی، تاریخی، و وراثتی در پیدایش فرهنگها نباید از نظر دور داشت، با توجه به اینکه یکی از وظایف فرهنگ پاسخگویی به مسایل و مشکلات افراد جامعه می‌باشد، چون مسایل و نیازهای جامعه در حال سکون و

ثبات نیستند فرهنگ نیز به عنوان تنظیم کننده روابط انسانها در حال تحول خواهد بود، به همین مناسبت نوآوری، دلایل پذیرش فرهنگ و ارزشهای تازه، فرهنگ و ارتباط، بقای فرهنگ، راه تحول قابل قبول و نتیجه و نگرش تربیتی، در این مقاله موضوع بحث واقع شده است.

\*\*\*\*\*

تعقل و هدفداری انسان توانائی‌های خاصی هستند که مبنای زایندهی و خلاقیت در زندگی او می‌شوند؛ در واقع تعقل و نتیجه آن یعنی هدفداری و غایت‌مندی، معانی تازه‌ای به جهان می‌دهند، و حوادث تازه‌ای می‌آفرینند که در واقعیت، بدان صورتی که انسان به وجود می‌آورد یا تعبیر می‌کند، وجود ندارند، همین تعابیر و خلاقیت‌های خاص انسانی گویی از یک مبنای کلی تری سرچشمه می‌گیرند که به منزله محرک و انگیزه زندگی او هستند و آن علاقه‌مندی به پیشرفت و بهبود زندگی است.

به عبارت دیگر، هر چه انسان به دست می‌آورد یا می‌سازد، یا هر نگرش تازه‌ای که خلق می‌کند، همگی بر مبنای علاقه‌مندی به پیشرفت و بهبود زندگی است که از نوعی حاکمیت ماتقدم هستی، سرچشمه می‌گیرند که امکان تحقق و تحول و دگرگونی را مقدر نموده است.

بنابراین هر تحولی که به دست انسان، در جهان ایجاد می‌شود، ناظر به هدفی است. از لحاظ کلیت امر، تفکر انسانی همواره عاملی برای کشف‌های تازه و تفسیرهای نو می‌باشد، منتها به خاطر امکانات پیشماری که از نوع نگرش انسان حاصل می‌شود، هر کسی بنا بر معلومات و تجربیات خود به نوعی استنباط دست می‌یابد، و به نحو خاصی حوادث را معنی می‌کند و هدفهای تازه‌ای

انتخاب می‌نماید. همین استنباط انسانی سازنده فرهنگ و تمدن و موجب تحوّل آن است. در واقع تمدّن و فرهنگ یا جهان مادی و عالم فکر ملازم هم‌اند. ما حاصل کلام اینکه فرهنگ و تمدّن حاصل برداشتهای نو و خلاقیت‌های انسان می‌باشد؛ انسانی که در سیطرهٔ ماتقدم هستی قرار دارد یا هر واقعه‌ای که به نحوی از انحا حامل معنی باشد امر فرهنگی محسوب خواهد شد در حقیقت هر چیزی که بر طبیعت اولیه اشیا اضافه شده یا موجب ترکیبات تازه گردیده است نشانی از فرهنگ و تمدّن دارد. امر فرهنگی حامل نوعی معناست، پس:

«فرهنگ<sup>۱</sup> عبارت است از مجموعهٔ دانش، افکار، آراء، هنر، اخلاق، قوانین و مقررات و سایر استعدادها و عاداتی است که انسان به عنوان عضو یک جامعه، کسب کرده است، و هدف آن، سازگاری با محیط و اصلاح طرز زندگی بهتر می‌باشد»<sup>۲</sup>

هر فرهنگ و تمدّنی حقیقت و ظاهری دارد. ظاهر تمدّن را به چشم می‌بینیم یعنی قابل مشاهده است و آن عبارت از ثروت، صنعت، تجارت، قوانین و عادات و رسوم اجتماعی و علم و ادب می‌باشد، اما حقیقت تمدّن که در نتیجه مطالعه اوضاع استنباط می‌شود، عبارت از خوبی و بدی، خوشبختی یا بدبختی کسانی است که در پرتو آن تمدّن زندگی می‌کنند.

فلسفه و دلیل وجود فرهنگ همانا ذات پژوهشگر انسان و علاقه‌مندی او به ادامهٔ زندگی و بهبود کیفیت آن است. فرهنگ و یکی از عناصر اصلی آن، یعنی اعتقادات جامعه منشاء پیدایش ارزشها و منشاء نگرشهای گوناگون انسان می‌باشند. بدین ترتیب، آداب و رسوم و اعتقادات، هدایت‌کننده رفتار و سازندهٔ طرز تفکر ماست. از نقشهای اساسی فرهنگ یکی هم پاسخ به سئوالات بنیادی انسان است که صرف نظر کردن از آن پرسشها برای انسان میسر

نیست؛ به عبارت دیگر، فرهنگ فلسفه زندگی و مواجهه با مسایل زندگی را نیز برای ما فراهم می‌سازد بنابراین هر فرهنگی که برای سؤالات اساسی پاسخهای مقنع داشته باشد وضعی فراهم می‌سازد که انسان خود را صاحب نقش و منشاء اثر دانسته، فعالیت‌های خود را با معنی می‌سازد و همین امر او را از احساس پوچی و سردرگمی نجات می‌دهد.

فرهنگ، در عین حال، کیفیت روابط افراد جامعه خود را تنظیم می‌کند. «قسمت اعظم زندگی انسان بر مدار روابط و تأثیراتی که جامعه و فرهنگ و فرد در یکدیگر دارند، دور می‌زند»<sup>۳</sup> در واقع فرهنگ «عبارت است از مجموعه منظمی از کردارهای اکتسابی خاص هر جامعه»<sup>۴</sup> بدین جهت است که بعضی از دانشمندان فرهنگ را «محیط مافوق جسمانی»<sup>۵</sup> یا مافوق آلی تعریف کرده‌اند؛ تا بدین سان هم تمایز آن را با محیط غیرجسمانی یا طبیعی یعنی غیرآلی مشخص سازند و هم فرق آن را با محیط جسمانی و آلی یعنی جهان حیوانات و نباتات متمایز کنند

فرهنگ از این نظرگاه سپهری است که زندگی و فعالیت‌های معنوی و علمی انسان را معنی‌دار می‌سازد.

در مقام مقایسه می‌توانیم بگوئیم که وقوع حوادث و فعالیت حیوانات و انسانها تحت سیطره بعضی از قوانین ثابت و از پیش تعیین شده جریان دارند که بعضی‌ها را محققان روانشناسی و فلاسفه جامعه‌شناسان و پزشکان درک نموده و برای ما تبیین و آشکار ساخته‌اند.<sup>۶</sup> آنچه آشکار است این نکته است که حیوانات، اغلب تابع و مطیع غریزه بوده، به وسیله آن هدایت می‌شوند و گویی راه و روش و کارهایی که باید انجام دهند، از قبل برای آنها تعیین شده است.

انسان برخلاف سایر حیوانات، احوال غریزی و تمایلات طبیعی خود را با فرهنگ جامعه و اعتقادات خود شکل می‌دهد و آنها را تحت قواعد درآورده، تابع شرایط خاص قرار می‌دهد. انسان نیازهای خود را نه به هر شکلی که میسر باشد بلکه به نحوی که فرهنگ می‌پسندد برطرف می‌کند. «فرهنگ اساس ارزشهایی است که هر انسان و هر گروه انسانی هویت خود را در آنها بازمی‌شناسد.»<sup>۷</sup> بدین ترتیب انسان بر مبنای ارزشهای فرهنگی، مقام خود و دیگران و معنی خیر و شر، زیبا و زشت و حق و باطل را معین می‌کند. بنابراین عادت و رفتاری که زمانی زشت و ناپسند بوده، در صورتی که فرهنگ جامعه آن را بپذیرد، زشتی آن از بین می‌رود و عکس آن نیز صادق است، یعنی امری که پسندیده و مطلوب بوده، به علت طرد فرهنگ جامعه، ناپسند می‌گردد. مخصوصاً در هنگام انقلابات، دگرگونیها و تحولات اجتماعی، تبدل و تحوّل زشت به زیبا و شرّ به خیر و باطل به حقّ ملاحظه می‌شود و در نتیجه معانی و اصطلاحات و مراسم تازه به میان می‌آیند. در دوره‌های آشفستگی و انقلاب، ارزشها و تمایلات عملی و مرسوم هر تمدن، با ارزشها و تمایلات مورد ایمان و آرزوی آن اختلاف و ناسازگاری شدید پیدا می‌کنند<sup>۸</sup>، و تعارضهایی پیش می‌آید که امکان تطابق و سازگاری را از بعضی‌ها سلب می‌کند و برای آنها موجب بروز مشکلاتی می‌گردد. به هر حال انسان برای حل مسایل خود تدبیرهای خاصی می‌اندیشد و پیوسته بر طبق اصول و آرایشی که جامعه برگزیده است، رفتار می‌کند.<sup>۹</sup>

آنچه واقعی و ملموس است تأثیر عوامل گوناگون چون محیط جغرافیایی، اقتصادی، و تاریخی و وراثتی، در پیدایش فرهنگهاست. اگر یکی از وظایف فرهنگ پاسخگویی به مسایل و مشکلات افراد جامعه باشد، چون

مسایل و نیازهای جامعه در حال سکون و ثبات باقی نمی‌مانند، بدان جهت، فرهنگ نیز به عنوان تنظیم‌کننده روابط انسانها و حلال مشکلات اجتماعی آنها، در حال تحوّل خواهد بود. پس دگرگونی در جامعه یک امر ضروری است. و تمام این تحولات و دگرگونی‌ها در جامعه به عنوان نوآوری و پویایی مطرح می‌شوند.

### نوآوری چیست؟

اگر بخواهیم برای حل مشکلات و مسایل سنتی خود، راه‌حلهای جدید پیدا کنیم و یا برای حل مسایل جدیدی که در اثر تحوّل پیش می‌آیند، روشهای تازه‌ای ابداع کنیم، در صدد نوآوری هستیم. نوآوری یک امر ضروری است، زیرا برای حل مشکلات تازه راه‌حلهای تازه لازم است. چنانکه برای حل مسایل لاینحل گذشته که امروزه با آنها مواجه هستیم پیدا کردن راه و روش غیر متداول ضرورت دارد. چشمپوشی از خلاقیت و ابداع راه‌حلهای تازه، برابر با نادیده گرفتن آزادی خود است که منجر به تسلیم و بالاخره قبول جبر و قسر می‌گردد.

از شرایط اساسی پذیرش نوآوری، وجود زمینه فرهنگی و فکری است و زیربنای این پذیرش بر این اعتقاد مبتنی است که صورتهای دیگری برای زندگی، به غیر از آنچه اکنون متداول است، وجود دارند. تا این فکر در جامعه ایجاد نشود که پیدایش اوضاع جدید در بطن امکانات ما قرار دارد و امری ممکن است، ایجاد زمینه تحوّل امری دشوار و غیر ارادی خواهد بود. اصولاً تعلیم و تلقین این فکر واجب است که «امروزه شاید معارف دیگری برای کسب کردن و سئوالات دیگری برای مطرح کردن هستند. برای این کار، حرکت از آنچه دیگران

می‌دانند، شایسته نیست، بلکه حرکت از آنچه نمی‌دانند ارجح است یعنی تقلید مذموم بوده و ابداع پسندیده می‌باشد. این اصل را هم باید در نظر داشت که برای رسیدن و وارد شدن به قلمروهایی که از آنها آگاهی نداریم، انتخاب و ابداع روشهای تازه لازم است که در میان روشهای شناخته شده دیگران نیست»<sup>۱۰</sup>

این مطالب مستلزم نفی گذشته قومی و یا تاریخ نیست، بلکه نفی تاریخ انفعالی است که در مقام انتقال گذشته به زمان حال و حذف خیالی تغییرات است که با شرایط عینی و ذهنی حال حاضر سازگار نیست، و چنین کاری انقطاع از حرکت و تاریخ است. جامعه‌ای که گذشته خود را مد نظر قرار می‌دهد، و با سنجش نتایج بدست آمده و با استفاده از تلاشهای خود در گذشته، مقدمات انتخاب راههای جدید را فراهم می‌کند، چنین جامعه‌ای دارای تاریخ است. زیرا فعالیت خود را مبتدا به سکون و پا در هوا و بدون برنامه‌ریزی انجام نمی‌دهد. به طور مثال، جامعه تاریخمند، برای اجرای برنامه‌ها و حل مسایل آموزشی و پرورشی شغل آینده جوانان با ملاحظه گذشته خود و استنباط راههای جدید نظری و عملی، به فعالیت آغاز می‌کند. برای ایجاد تازگی و تحوّل ارادی در فرهنگ و آداب و رسوم و تعلیم و تربیت، تصمیم‌های بی اساس من عندی، که دفعتاً ظاهر می‌شوند و به انسان شور و شوق موقتی و بی نتیجه می‌بخشند، نمی‌توانند راهگشا و حلال مشکلات باشند. هدفهای بی مبنا و بدون برنامه، از لحاظ خیالی انسان را فریفته خود می‌کنند و چون شرایط تاریخی و عملی تحقق آنها به طور منظم بررسی نشده‌اند، بدان جهت پس از مدتی خاصیت پویایی ظاهری خود را از دست می‌دهند و حرکتی در انسان ایجاد نمی‌کنند.

فراموش کردن تاریخ سبب می‌شود که انسان بی مقدمه و بدون پشتوانه، به سوی هدفهای گوناگون تمایل پیدا کند و از دیدن یک امر به ظاهر

فریبنده در یک جامعه دیگر، فریب بخورد. چون در ماهیت فریفتگی‌ها فقدان حرکت تدریجی و برنامه‌ریزی وجود دارد، بدان جهت مایه سرگردانی می‌شوند، زیرا بدون شناختن طبیعت یک چیز دلبستگی به آن پیدا می‌شود. حال روانی افراد چنین جامعه‌هایی گرایش به اعمال اغراق‌آمیز است؛ زیرا به علت خالی بودن از کمال مطلوبهای خودی و تاریخداری، نخستین طلیعه‌های امیدبخش را با محبت و علاقه وافر ستایش می‌کنند و چون نتیجه مطلوب از آنها به دست نمی‌آید، این بار به تکذیب و تقبیح مبالغه‌آمیز مبادرت می‌ورزند. نتیجه اخلاقی چنین نگرشی، تحسین و چاپلوسی نسنجیده در آغاز و انتقاد و افترای اغراق‌آمیز در پایان است. همین تمایل به اغراق از صفاتی است که قوم را از جاده حقیقت دور می‌کند.<sup>۱۱</sup>

همین گرایش، به سوی فرهنگ غربی، بی مقدمه و بدون فهم ماهیت پدیدارهای تازه، به صورت بیماری «غرب‌زدگی» در میان بعضی از جوامع خالی از برنامه و استنباط، شایع شده است. یعنی بدون علم دقیق به ماهیت، تاریخ و فرهنگ و تمدن غربی و بدون آگاهی از مراحل تکوینی آنها، شیفته و دلبسته آنها می‌شوند. «غرب‌زدگی بر خلاف آنچه بسیاری می‌پندارند، شناسایی غرب نیست، بلکه جهل به ماهیت واقعی تفکر غربی است، جهلی که به بیگانگی از خود می‌انجامد»<sup>۱۲</sup>

نوآوری پویا حاصل ترک روابط علت و معلولی و اعراض از سیر تاریخی قومی نیست، بلکه حاصل ذخیره فرهنگی و ترکیب تازه عناصر و ابداع روشهای تفکر و عمل است. بدین جهت است که گفته‌اند «هر قدر ذخیره فرهنگی در جامعه‌ای بیشتر باشد، سرعت پیشرفت آن جامعه زیادتر است»<sup>۱۳</sup>. همچنین تماس با فرهنگهای دیگر نیز جنبه اساسی دارد زیرا بسیاری از عناصر



یک فرهنگ ممکن است اقتباس از فرهنگهای دیگر باشد که در قالب تازه‌ای شکل می‌گیرد. مانند اقتباس ژاپن از تکنولوژی غرب که نقش تازه و خلاقیتی را ایجاد کرده و از آن تکنولوژی فراتر رفته است. اقتباس ایرانیان از صنعت کاغذسازی چین نیز بدین منوال بوده است، اما به طور مثال، اقتباس صنعت برق در همان حد اقتباس، باقی مانده و چیز تازه‌ای بر آن افزوده نشده است.

اگر فرهنگ از فعالیت و ابتکار بازماند و به صورت منفعل درآید، یعنی به جای تحریک به عمل و زندگی راه تسلیم درپیش گیرد، صاحبان این فرهنگ کم‌کم خالی از هدف می‌گردند، زیرا خود تصمیم گیرنده و طراح برنامه و انتخاب کننده هدف نیستند، در نتیجه نمی‌توانند در برابر الزامات مادی و معنوی زندگی، تاب مقاومت داشته باشند، ناچار در عالم خیال به رتق و فتق امور می‌پردازند؛ زیرا، دیگر فرهنگ انفعالی نمی‌توانند پاسخگوی مسایل، در عالم واقعی باشد، در چنین محیطی تقلید، از خودپیگانگی، فقدان تفکر و استنباط، و درونگرایی به صورت عادت درمی‌آیند و کم‌کم مسأله بی‌برنامگی و توشل به این یا آن راه حل مطرح می‌شود. تقلید که نمی‌تواند مشکلات جاری چنین جامعه‌ای را حل کند، در نتیجه، همانطور که اشاره شد، آوارگی و درماندگی و تفتن شدت می‌یابد و آرزوی برگشت به گذشته هدف و کمال مطلوب می‌گردد، و چون زندگی امروزی خالی از برنامه و هدفهای مشخص جریان می‌یابد، شعار «دم غنیمت است»، بیشتر مطبوع واقع می‌شود؛ بنابراین بریدگی، از تاریخ و گذشته و از کمال مطلوب آینده هر دو پیش می‌آید. در چنین احوالی آرمانهای خیالی، زندگی را قابل تحمل می‌سازند و ادبیاتی خاص به وجود می‌آید که انسان را به تسلیم و تحمل سوق می‌دهد. نتیجه این احوال نیز گریز از مسؤولیت، بی‌مبالائی و نیست‌انگاری و حذف نقش عقل در اجتماع است. «این نوع

شکلهای خردگریزی اجتماعی به خوبی ویران شدن جریان تصمیم‌گیری فرد را در شرایط «بیش تحریکی» محیطی منعکس می‌کند»<sup>۱۴</sup>. مراد از نیست‌انگاری و خردگریزی همانا سرپیچی از هر کوششی در جهت نظام بخشیدن به حیات و استغراق هر چه بیشتر در سرگرمی‌های تهی و پناه‌بردن به اشتغالات حرفه‌ای است به نحوی که دیگر هیچ آرمانی جز کوشش مذبحخانه برای صیانت نفس نماند و غایت حیات از آرمانهای تهی و فرومایه زندگی خوب و سعادت ظاهری خلاصه می‌شود.<sup>۱۵</sup>

جامعه‌ای که فرهنگ فعال دارد، یعنی برای مشکلات و مسایل افراد جامعه راه‌حلهایی ابداع و تلاشهای هدفداری را برنامه‌ریزی و اجرا می‌کند، در واقع جامعه تاریخمند است و از گذشته خود نبریده و از آن بهره‌مند می‌شود؛ به طور مثال، جامعه‌ای را در نظر بگیرید که برای حل مسایل مربوط به آموزش و پرورش خود، تاریخ تعلیم و تربیت خود را فراموش نکرده است و معلومات تجربی و استنباطهای معلمان و دانش‌آموزان را ذخیره نموده و به صورت فرهنگ غنی در برنامه‌ریزیها و روشهای تدریس و شناختن دانش‌آموزان و دانشجویان و معلمان به کار می‌گیرد. در چنین محیطی، مشکلات تربیتی از سالها قبل لاینحل باقی نمی‌مانند و روی هم انباشته نمی‌گردند، بلکه فقط مشکلات امروزی با ذخیره‌های فرهنگی به دست آمده از گذشته، حل و فصل می‌شوند. اگر ملاحظه می‌شود که مشکل برنامه‌ریزی هفتگی مدارس و دانشگاهها و بعضی از مشکلات تحصیلی جوانان به همان صورتی که سی سال قبل وجود داشته، باز کم و بیش همچنان مشکل امروزی ماست، از جمله بدین دلیل است که، این مشکلات را با توجه به تجارب قبلی و ذخیره فرهنگی و استنباط فعلی حل نمی‌کنیم، بلکه آنها را برای امروز و این ماه و برای امسال حل می‌کنیم. یکی از

موارد عملی «دم غنیمت است» نیز همین نوع تصمیم‌گیریهاست. البته مراد این نیست که ما جانشین انجام فعالیت‌های جوانان بشویم و به جای آنها تصمیم بگیریم و مشکلات آنها را بدون اینکه خود ایشان، آنها را لمس کنند، از میان برداریم، بلکه اقتضای تعلیم و تربیت این است که قدرت حل مشکلات را در جوانان ایجاد کنیم و قدرت تصمیم‌گیری و پیدا کردن راه‌حلهای را در روند تاریخ و مقتضیات فعلی به آنها بیاموزیم که مهمترین روش پیروزی در این راه، ایجاد امکانات تفکر و استنباط و آزادی عمل می‌باشد.

### دلایل پذیرش فرهنگ و ارزشهای تازه

نوآوریها، اگر بنا بر نیاز جامعه و بر مبنای کمک به حل مشکلات افراد باشد، پذیرفته می‌شوند (مانند پذیرش مسافرت با هواپیما و پذیرش ازدواجهای ساده و کم‌تجمل)، اما وقتی نوآوری با ارزشهای سنتی و تاریخی مؤانست نداشته باشد و یا معنی آداب و استفاده از وسایل جدید مبهم و برای افراد پذیرنده غیرقابل فهم باشد، بی‌اثر می‌شود و یا از نوآوری، همچون وسایل تازه، در قالب روشهای کهنه استفاده می‌گردد، و نقش تازه آنها از بین می‌رود. (مانند داشتن کتابخانه خصوصی در خانه، برای زینت بخش کردن ظاهر خانه، بدون در نظر گرفتن ارزش معنوی آن و روح مطالعه)

میزان علاقه و درجه ارزشی که هر جامعه به انواع فعالیت‌های خود قایل می‌شود، هسته مرکزی عناصر گوناگون فرهنگی را تشکیل می‌دهد. موفقیت افراد در زمینه‌هایی که به نظر جامعه با ارزش هستند، پاداشهای بزرگتری نصیب می‌سازد.<sup>۱۶</sup> مثلاً توآوری‌هایی که مایه سلامتی جوانان و حفظ آنان از ابتلا و اعتیاد به فساد باشد، مایه سربلندی پدیدآورندگان آن خواهد بود.

گفتیم در صورتی که نوآوری، با ارزشهای موجود و علایق سنتی جامعه همخوانی نداشته باشد، پذیرفته نمی‌شود، می‌گویند در یکی از جنگها یکی از فرماندهان برای شکستن مقاومت دشمنان پیشنهاد کرد که با استفاده از مسیر وزش باد، دود گوگرد در قلعه دشمنان وارد کنند تا مجبور به تسلیم شوند. ولی فرماندهان دیگر این روش را، مطابق شرافت انسانی و فتوت و مردانگی ندانستند و این پیشنهاد را مردود دانستند. به هر حال «یکی از خصوصیات جذب شدن هر عنصر عاریتی این است که در زمینه تمدن جدیدی که آن را پذیرفته، معنی و مفهوم تازه پیدا کند؛ بدین ترتیب است که عناصر تمدنی جدید، برای اعضای جامعه وام‌گیرنده، دلپسند و قابل فهم می‌شوند و با معنویات آن جامعه تعادل و انطباق پیدا می‌کنند»<sup>۱۷</sup> مانند رادیو و تلویزیون که در هر جامعه معنی خاصی پیدا نموده و نقش بخصوص را بر عهده می‌گیرند، و به عنوان وسیله پخش پیامهای مذهبی یا انقلابی و تبلیغات و سرگرمیهای خاصی به خدمت گرفته می‌شوند.

کمال مطلوب این است که هر جامعه‌های برای رفع مشکلات فرهنگی و مسایل و مراسم و آداب و رسوم خود، راه‌حلهای مناسب خود را پیدا و ابداع نماید. چنین نوآوریها از درجه مقبولیت بیشتری برخوردارند؛ زیرا از متن خود جامعه برخاسته و با تاریخ و ارزشهای آن همخوانی دارند؛ مانند تراضی و تفاهمی که همسران در خانواده پیدا می‌کنند و در هر صورت، بهتر از راه‌حلهای تحمیلی به مشکلات خاتمه می‌دهند. در صورتی که جامعه خود به ابداع روشهای تازه مبادرت نکند، وسایل و روشهای عملی را از جوامع دیگر عاریت گرفته و تقلید کند، در این صورت چه بسا روشهای وارداتی با تاریخ و مقتضیات و آرزوها و اعتقادات جامعه سازگاری نداشته، در نتیجه مشکلات تازه‌ای ایجاد نمایند، مانند استفاده از طرح و مد لباسها، روشهای تدریس و سرگرمیها، ازدواج

به روشهای سایر کشورها و یا تقلید از روشهای عزاداری، که متکی بر تاریخ نبوده و از مساعدت سنت برخوردار نیستند. پذیرش بی‌ریشه و بی‌پیشینه آداب و رسوم سایر کشورها ایجاد اختلاف و بی‌نظمی در خانواده‌ها و جامعه‌ها را سبب می‌شود؛ چرا که رسم و روش هر جامعه، اصولاً به مرور ایام و بنا بر نیازهای محلی ایجاد می‌شود، و جابجایی سریع آنها عملاً میسر نیست؛ مگر اینکه در افراد جامعه ایجاد بیماری و خلجان کند. البته تحوّل ظاهری از قبیل کیفیت لباس و شکل ساختمانها شاید به سرعت عملی شود، ولی تحوّل درونی انسانها بسیار کندتر و مشکلتر از تحوّل ظاهری آنها صورت می‌گیرد. تحوّل ظاهری و قبول موقتی یک تحوّل دلیل دگرگونی باطنی و اعتقادی نیست، بلکه بیشتر دلیل از خودیگانگی است، به عبارت دیگر فردی که فرهنگ جدید یا آداب و رسوم تازه‌ای را بدون تاریخ و فهم معنی آن پذیرفته، در واقع از خودش که دارای تاریخ و اعتقادات دیگری است، بیگانه شده است. درست است که یادگیری الگوهای رفتاری در جامعه آسان و گاهی به صورت تقلیدی است ولی آشنایی با الگوهای معنوی دیرتر و بتدریج مورد قبول قرار می‌گیرد و شناخت حقیقت و باطن آنها به دنبال تمرین و تجربه طولانی حاصل می‌شود. و به قول هگل فیلسوف نامدار آلمانی «نوآوری راستین تربیت راستین می‌خواهد»<sup>۱۸</sup>

به همین جهت است که گاهی «وام‌گیرنده، بعضی از مراسم و کردارهای جامعه دیگری را با همان قالب و الگوی ظاهری‌اش مورد تقلید قرار می‌دهد؛ بدون آنکه به ماهیت و معنای واقعی آن در تمدن اصلی توجهی داشته باشد»<sup>۱۹</sup>

آنچه جامعه از فرهنگ خواستار است، جوابهایی است که برای کلیه نیازمندیهای اجتماع و افراد متوسطش آماده می‌کند.<sup>۲۰</sup> بدین ترتیب نوآوری در

فرهنگ وقتی مورد قبول واقع می‌شود که محل و ملجائی برای نیازمندیهای روحی افرادش فراهم کند. یعنی باید وسایل رهایی آنها را از خستگی و ملال فراهم سازد؛ مانند وسایل بی‌ضرری از قبیل بازیها، داستان‌سراییها، فعالیت‌های هنری و غیره، و بالاتر از همه آنکه تمدن باید در مقابل بحرانها و نگرانیها به افرادش پشتگرمی و اطمینان خاطر بدهد، و این همان چیزی است که به کمک بعضی از عناصر تمدنی از قبیل اعتقادات و مذهب حاصل می‌شود. همچنین ذوق کار و وجدان و وظیفه‌شناسی و فراهم کردن شغل و معنی دادن به فعالیت‌های افراد جامعه نیز از وظایف فرهنگ فعال است. همچنین فرهنگ و تمدن باید در مقابل کنجکاوها و پرسشهای افرادش درباره مبدا خلقت و ذات و مبدا اشیا، جوابها و راهنماییهای حاضر و پخته‌ای داشته باشد تا حس کنجکاوای آنها را ارضا کند؛ به طور مثال، ممکن است در جامعه‌ای، افراد تازه وارد در حرفه یا شغلی به پیشکسوتان و استادان خود بی‌احترامی روا دارند این وضع برای پیشینیان و سالخوردگان قوم، ناگوار و دردناک است، ولی اگر فرهنگ برای این وضع، جوابهای حاضر و مقننی داشته باشد، زندگی را برای دردمندان قابل تحمل می‌سازد. سعدی در این مورد می‌فرماید:

کس نیاموخت علم تیر از من      که مرا عاقبت نشانه نکرد  
یا وفا خود نبود در عالم      یا کسی با من این زمانه نکرد

این بیان سعدی فرد معمولی و حتی خواص قوم را در مواقع دلتنگی، در موقعیتهای مشابه تسکین می‌دهد و خاطر نشان می‌سازد که سعدی نیز به این مشکل مبتلا بوده است.

تحمل دلهره و غمهای زندگی نیز با کمک سنت و فرهنگ قومی قابل تحمل‌تر می‌شود. اگر فرهنگ نشان دهد که همه مردم به نحوی دارای غم و

دلهره هستند و این احوال ذاتی زندگی این جهان مادی است، در نتیجه آرامشی به افراد دست می‌دهد:

اگر غم را چو آتش دود بودی      جهان تاریک بودی جاودانه  
در این گیتی سراسر گر بگردی      خردمندی نیایی شادمانه

در مورد ارتکاب معاصی و گناهانی که انسان نمی‌تواند مطلقاً خود را از آنها، مبرا سازد، اگر سنت قومی و تاریخی بر این امر صحه بگذارد، که فرار دایمی از گناه میسر نیست، تا اندازه‌ای خلجان حاصل از گناه از بین می‌رود و سامان زندگی از هم نمی‌پاشد و انسان در مورد گناهکاری و مجرمیت خود افراط نمی‌کند. «تاریخ با یادآوری این نکته که گناه در هر عصر رواج داشته است اندکی به ما تسکین خاطر می‌دهد»<sup>۲۱</sup>. از همه مهمتر روش انساندوستانه شارع مقدس اسلام، که باب توبه را همواره مفتوح گذاشته و بنحوی از انحاء امیدواری را حتی در دل گناهکاران مسرف تلقی می‌فرماید: یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا امن رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم. (سوره الزمر آیه ۵۴)

بنابراین در نوآوریها و قبول ارزشهای جدید باید به این نکته توجه داشته باشیم که سنن و آداب و نهادهای جامعه «ثمره عقل نسلهای پیاپی، پس از قرنهای تجربه در آزمایشگاه تاریخ است»<sup>۲۲</sup> و نباید آنها را بدون مطالعه کافی، با نوآوریهای بی‌پایه یکسان شمرد و یا بی‌ارزش پنداشت. با اینکه هوش و ابتکار در تاریخ، نیروی حیاتی است «اما می‌تواند قدرتی ویرانگر و نابودکننده هم باشد، از هر صد اندیشه تازه که برای جایگزین شدن روشهای سنتی موجود ارائه می‌شوند، احتمالاً» نودونه اندیشه یا بیشتر حقیر مایه‌اند»<sup>۲۳</sup>

زیرا «در تاریخ این نکته از همه روشنتر است که شورشیانی که به قدرت رسیده‌اند، سرانجام رفتار و کردارشان همان شده است که پیش از آن خود همواره در قدرتهای حاکمه نکوهش می‌کرده‌اند»<sup>۲۴</sup> به عبارت دیگر نباید داوریه‌های سنتی تاریخ را درباره آداب و رسوم و سنن و نتایج آنها سرسری تلقی کنیم.

### فرهنگ و ارتباط

در عصر ما که تنوع ذوقها و روشهای گوناگون زندگی، حاکمیت روزافزون دارند، ارتباط بین مردم را امری دشوار می‌سازند. ارتباط معنوی با مردم وقتی حاصل می‌شود که دریافت پیام به سادگی امکانپذیر باشد، یعنی همدلی و تجانس بین گیرنده و فرستنده پیام باشد، و آلا ارتباط برقرار نمی‌شود. ارتباط افراد جامعه و تجانس آنها با هم حاصل فرهنگی است که در آن جامعه حاکمیت دارد و شناخته شده است. فرهنگ شناخته شده مانند غذایی است که مزه و طعم آن معلوم است.

ارتباط «عبارت است از کلیه روشهایی است که به وسیله آنها ذهن بر ذهن دیگر تأثیر می‌گذارد»<sup>۲۵</sup> در واقع ارتباط عبارت از درک معانی عملی است که فردی آن را انجام می‌دهد و شخص دیگری آن را درمی‌یابد. شرط ایجاد ارتباط، داشتن علایم مشابه است که هر دو طرف با آنها آشنایی داشته باشند، به عبارت دیگر، تا مشابهت معنی، بین گیرنده و فرستنده پیام، نباشد، ارتباط برقرار نمی‌شود. به همین جهت بهترین راه حصول ارتباط، داشتن فرهنگ مشترک می‌باشد. کیفیت زندگی انسان حاصل چگونگی روابط و بر اساس کیفیت معنی‌کردن آن روابط مبتنی است. اغلب دوستیها مبتنی بر تشابه و تفاهم فرهنگی



است. در جامعه‌هایی که تنوع ذوق وجود دارد، فرهنگ صورت عام و شامل پیدا نمی‌کند و به صورت فرهنگهای خوزه‌ای و حرفه‌ای درمی‌آید. زیرا ارتباط با هر سلیقه و ذوقی برای هر کسی میسر نیست. اصولاً فرهنگهای غیرمشابه یکدیگر را دفع می‌کنند. به هر حال وقتی ما ارزشهای مشابهی داشته باشیم به هم نزدیکتر می‌شویم. «در واقع ارزشهای درونی هر تمدن مانند وجدان ناآگاه انسانی است که مایهٔ بروز رفتارها و هیجانات گوناگون می‌شود»<sup>۲۶</sup> در فرهنگ ایرانی اسلامی مسألهٔ همدلی و ارتباط، سنت مقبول جامعه می‌باشد.

همزبانی خویشی و پیوندی است مرد با نامحرمان چون بندی است ای بسا هند و ترک همزبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان پس زبان محرمی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است (مثنوی، دفتر اول، از بیت ۱۲۰۵ به بعد)

دوری از فرهنگ قومی و بیگانگی از آن مایه درماندگی و آوارگی

است:

هر که او از همزبانی شد جدا بی زبان شد گرچه دارد صد نوا  
(مثنوی، دفتر اول، ب ۲۸)

### بقای فرهنگ

فرهنگ برای بقای مؤثر و فعال خود باید دلایل به وجود آمدن خود را فراموش نکند و با تحوّل اوضاع و احوال جامعه، پاسخهای خود را مورد تجدیدنظر قرار دهد. لیکن ممکن است فرهنگی در فراز و نشیب تحوّل خود، دچار رکود شود و خلّاقیت خود را از دست بدهد و با استفاده از راههای خیالی و

میل به آسان‌گرایی پاسخها و راه‌حلهای خود را تنظیم کند. مثلاً به جای رفع نیازهای مادی، بهره‌مندی از لذایذ خیالی را ترغیب و پیشنهاد کند گو اینکه این روش مدتی افراد را مشغول می‌کند، ولی الزامات مادی، و لاینحل ماندن مشکلات معیشتی، کم‌کم از ایمان مردم به آن روش می‌کاهد و در نتیجه تمام ارزشهای موجود جامعه مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد.

همچنین ممکن است فرهنگ برای بقای خود سازمانهایی را به وجود آورد که بسیار مفصل و حتی زاید باشند، همین امر، به جای بقای فرهنگ، موجب تزلزل فرهنگ می‌شود؛ به طور مثال توجه بیش از حد به مسایل معنوی و نظری یا توجه زیاد به امور مادی و اقتصادی مایه سوءظن اجتماعی نسبت به فرهنگ می‌شود، یا توجه بیش از حد به اجرای مراسم خاص و کم‌توجهی به کشاورزی، یا کم‌توجهی به جنبه‌های تفتن و سرگرمیها یا توجه زیاد به تکنیک و صنعت و غفلت از مسایل اخلاقی، مایه انحطاط فرهنگی می‌شود.

موقع نوآوری و تحوّل فرهنگی، ممکن است توجه‌ها به یک یا چند هدف منعطف شود. همین توجه مایه رکود می‌شود، زیرا توجه به موارد خاص و غفلت از سایر جنبه‌های زندگی، موجب عدم تعادل می‌گردد. گاهی توجه زیاد به گروهی از افراد جامعه مایه رکود فکری و عملی گروههای دیگر می‌گردد.

«زیرا از آنجایی که دوره نمو ترقی هر جامعه به جهت خاصی متمایل می‌شود، و کوشش و جدیت خود را به منظور پیشرفت به سوی یک، یا چند هدف معین و مورد علاقه‌اش به کار می‌اندازد، ناگزیر توجهش از جهات دیگر باز می‌ماند و درباره خیلی چیزها بی‌اعتنا می‌گردد. همین امر موجب پیدایش عدم تعادل و ناسازگاریهایی در فرهنگ و تمدن می‌شود که از سرعت پیشرفت آن می‌کاهد و به تناسبی که اینگونه ناسازگاریها و بی‌اعتدالیها در جامعه بسط و

شدت می‌یابد نیرو و فعالیت جامعه پیشرو رو به کاهش می‌گذارد و همان وقت است که دایره تغییرات سریع دچار فترت و وقفه می‌شود»<sup>۲۷</sup> بنابراین در نوآوریها نیز باید تعادل و انسجام جامعه مدنظر باشد و آلا ممکن است ناآگاهانه به خاطر توجه بیش از حد به جانبی، جوانب مهمتر دیگر دچار رکود شود.

### نوآوری و روحیه مردم

هر تغییری مستلزم خروج از سکون و وضع موجود است، معمولاً انسان به مرور ایام به وضعی که دارد عادت می‌کند و تغییر و تحول را مایه ناراحتی می‌شمارد، اما از طرف دیگر تحولات همواره به اراده افراد صورت نمی‌گیرد و افراد جامعه خواه ناخواه در مسیر تحولات قرار می‌گیرند. اما برای قبول ارادی تحولات، تهیه مقدمات و ایجاد آمادگی برای جهت‌گیری‌های تازه ضرورت پیدا می‌کند. برای قبول تحولات اولین شرط، وجود زمینه فکری است. اساس تعلیم و تربیت زنده و مؤثر بر آن است که هیچ حالت و مرتبه‌ای صورت نهایی و بهترین حالت ممکن نیست. و صورتهای تازه و گشایشهای نو در جهت فهم و تفسیر حوادث، هم وجود دارند و هم می‌توانند ابداع شوند. منتها قبول تحولات همواره به آسانی میسر نمی‌گردد؛ چه بسا گاهی، وجود تحولات سریع موجب سردرگمی و اشکالات در سازگاری گردد.

چقدر شگفت‌انگیز است که وقتی انسانی به آینده سوق داده می‌شود، به خود زحمت ندهیم تا او را برای قبول و تحمل تغییرات آماده نماییم و او را در برابر شوک تغییر محافظت کنیم<sup>۲۸</sup>. برخورد با تحولات، خصوصاً زمانی که برای سرنوشت ما دلهره‌انگیز و نگران‌کننده باشد، بسیار مشکل است و موجب واکنش‌های جسمانی و روحانی می‌گردد. تحولات بدون مقدمه، با نگرانی همراه

بوده، در کلیه اعمال حیاتی اثر می‌کنند. ثانیاً ارزش احتمالی امر تازه معلوم نمی‌شود و چنین برخوردی با امر تازه منتهی به کم اهمیت تلقی کردن آن می‌گردد. ثالثاً، هدفهای اساسی آن تغییر و واقعه یا وسیله تازه، با خاطرات قبلی تعبیر و تفسیر می‌شود، در نتیجه معنی و نقش اصلی خود را از دست می‌دهد.

به هر حال، «چنانکه از روی عدم دقت و کورکورانه حرکت و تغییر را پرشتاب کنیم نه فقط سلامت افرادی را به مخاطره می‌افکنیم که برای انطباق، آمادگی بسیار کمی دارند، بلکه توانایی آنان را نیز برای رفتار خردمندانه در زندگی خودشان خراب می‌کنیم»<sup>۲۹</sup>

پیشنهاد ما این است که نوآوری باید با توجه به عوامل جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی، اعتقادی و وراثتی باشد. اما احتیاط در ایجاد و تغییرات و پذیرش نوآوری، نباید منجر به فراموشی این واقعیت باشد که هر انسانی می‌تواند بهتر از آنچه هست باشد؛ به عبارت دیگر، هر انسانی در حال حاضر تمام آنچه می‌تواند باشد، نیست. این نکته بسیار پراهمیت اگر در عمل متحقق شود، بهترین آمال تربیت را به منصفه ظهور خواهد نشانده. لازم به یادآوری است که اساس تعلیم و تربیت، بر فلسفه تعلیم و تربیت مبتنی است، یعنی برای تحقق هر فکری ابتدا باید دلایل و زمینه قبول آن فکر فراهم شود. یعنی ابتدا افراد مورد تعلیم باید قبول کنند که می‌توانند غیر از آنچه هستند باشند و تحول مثبت به حال خودشان و نسبت به جامعه در وجود آنها میسر است. پس یکی از ارکان تعلیم و تربیت مفید این است که به ایجاد اعتماد به نفس در دانش‌آموزان عنایت شود. برای تحقق این منظور اصول اخلاقی و پیشنهاد فعالیتها، نباید به صورت ایده‌آلی طرح شود یعنی چنان نباشد که دانش‌آموز خیال کند دیگران بی‌عیب و نقص هستند و فقط او دچار مشکل است. به طور مثال، معلم نباید مسأله را این طور طرح کند که چرا

شما ورزش نمی‌کنید یا چرا دروغ حرف می‌زنید. در این صورت دانش‌آموز خیال می‌کند که همه ورزش می‌کنند و یا همه راستگو هستند و دروغ حرف نمی‌زنند، و فقط اوست که این نقص را دارد. این نتیجه‌گیری سبب از بین رفتن اعتماد به نفس او می‌گردد. بهتر است گفته شود به این دلایل باید ورزش کرد و یا دروغ نگفت.

### راه تحوّل قابل قبول

تحوّلی که با گذشته و نیازهای فعلی افراد سازگاری داشته باشد و آرزوهای افراد جامعه را پاسخ گوید، بیشتر پذیرفته می‌شود. اما سنت جامعه و سجایای قومی نیز در قبول نوآوری بسیار مؤثر هستند. به عبارت دیگر جوامعی که دارای فرهنگ فعال هستند، همواره برای قبول تحوّل‌ات تازه، زمینه‌ای دارند. مراد از فرهنگ فعال، در برابر فرهنگ منفعل، فرهنگی است که افراد جامعه را به کار و کوشش و تلاش عادت می‌دهد و از لحاظ فکری، خلق نگرشهای تازه را تلقین می‌کند. برعکس، فرهنگ منفعل به جای تلاش برای حل مشکلات، از راههای جدید، بیشتر در برابر آنها تسلیم می‌شود، و فرد‌گریزی و تماشاگری را تلقین می‌کند. در واقع فرهنگ منفعل به انسانها تلقین می‌کند که بیشتر حوادث و وقایع از حیطه دخالت و قدرت تأثیر انسانی خارج هستند. چنین فکری منجر به قبول جبر و تسلیم می‌شود. زیرا کسی که خود را مجبور می‌داند در مقابل تغییرات وضع موجود می‌گوید: از دست من کاری ساخته نیست.

صاحب فرهنگ فعال، ضرورت تحوّل را ناشی از نوامیس عالم می‌داند و خود نیز در ایجاد احوال تازه سهیم می‌شود. به طور مثال، فرهنگ فعال در باب روش تعلیم و تربیت با توجه به نیازهای فعلی جامعه، راههای گوناگونی

را مورد آزمایش قرار می‌دهد و در این راه داده‌های تاریخی را منظور می‌کند تا اینکه برای جلوگیری از انحراف جوانان و اعتیادهای مضر ایشان، وسایل و سرگرمیهای مناسب را، با توجه به سنت و وضع موجود و با عنایت به کمال مطلوبها، ابداع می‌کند.

این استنباطها در مورد کیفیت حل مشکلات مسکن، معاشرتها، تحصیل، خرید و فروش.... دائما مد نظر قرار گرفته و عملی می‌شوند. اما در جو فرهنگ منفعل، که خود هدفی در برابر خود ندارد، فرهنگهای بیگانه هجوم آورده و حاکمیت پیدا می‌کنند، و به علت نبودن برنامه‌های پیش‌بینی شده شرایط آشفته و درهم و برهمی پیش می‌آید. پس یکی از دلایل تهاجم فرهنگ بیگانه این است که می‌تواند کمبودها و نیازهای موجود جامعه را، که خود جامعه حل نمی‌کند، ظاهراً از جهتی حل کند، و از لحاظ نیازهای روانی و معنوی و بیولوژیکی اشتغالاتی فراهم آورد. ولی چنین راه‌حلهایی، مخصوصاً از لحاظ روانی و معنوی بی‌پشتوانه و بی‌بنیاد هستند. به عنوان مثال، تربیت فرزندان جامعه، به روش غیر اصیل و تقلیدی، افرادی به بار می‌آورد که نه مشکل و شمایل انسانهای خودی را دارند و نه واقعا در قالب یک فرهنگ بیگانه رشد یافته‌اند، در نتیجه انسانهایی از خود بیگانه و لاابالی و بی‌هویت و به قول معروف «از اینجا رانده و از آنجا مانده» اند.

طرح این مطالب هرگز به انگیزه مخالفت با تحولات جدید و تدریجی و تاریخدار جامعه نیست. در واقع تحوّل با ذات انسان مؤانست طبیعی دارد. انسان موجودی در جهانی است، وطن اصلی او جهان حوادث و دگرگونیهاست، او به سوی امکانات خود گشوده شده است، همین گشودگی آزادی او را نیز تأمین می‌کند. دوری از آزادی، یعنی عدم گذر از وضع موجود به

سوی کمال مطلوبهای تازه، نوعی بیگانگی با ذات انسانی است. نپذیرفتن تحولات مناسب، و حتی عدم خلق نگرشها و راههای جدید، زندانی کردن روح مواج انسانی است.

بنابراین پذیرفتن دگرگونی و تازگی فی نفسه امر ناپسندی نیست. اشکال کار در اینجاست که اموری را پا درهوا، بدون پیشینه و بدون توجه به شرایط و تناسب موقعیت، اخذ کنیم. احوال تازه مانند لغتهای تازه‌ای است که گاهی از زبانی به زبان دیگر نقل می‌شوند. اگر اهل زبان با لغت تازه هیچ‌گونه آشنایی نداشته باشند و نیازی نیز به آن لغت نباشد، ورود آن لغت در متن نوشته‌ها و گفتارها بی‌تناسب و نادلپسند، بلکه مهمل خواهد بود، و اگر امر بر این دایر باشد که لغتی از زبان دیگر پذیرفته شود، باید آنرا در عباراتی قرار داد که آن لغت در آنجا فهمیده شود و ترکیب کلام را نامفهوم و مبتذل نسازد. بدون نیاز و با ظاهری نمی‌توان نوآوری کرد. بدون دانستن محل صحیح استعمال لغت وارد کردن لغت تازه و نامأنوس در عبارت، کَل عبارت را از شیوایی و قابل فهم بودن دور می‌سازد. آیا نوآوری در فرم زندگی گاهی همین حالت را ندارد؟ مانند دستی که هیچ‌گونه تمرین خطاطی و یا موسیقی نکرده، به ناگهان بخواهد خوشنویسی و نوازندگی کند. بالطبع با ناکامی مواجه خواهد شد، و نفعی از آنها نخواهد برد.

### نتیجه و نگرش تربیتی

راههای گوناگونی که برای قبول فرهنگهای تازه مطرح شد، رابطه نزدیکی با تربیت و پرورش دارند. اگر تربیت عبارت از حصول و تحقق تغییرات مفید باشد، در این صورت تمام تلاشهای ما در طرح مطالب این مقاله جز این

نخواهد بود که نشان دهیم مؤثرترین تغییرات در احوال انسانی، از طریق تحولات فرهنگی حاصل می‌شود. هر فرهنگی که می‌خواهیم مورد پذیرش واقع شود باید با ارزشها و سنتهای حاکم در جامعه و با ارزشهای جامعه جهانی در ارتباط باشد. همچنین فرهنگ نو باید کارآیی خود را در حل مشکلات معیشتی و معنوی ظاهر سازد. به عنوان مثال، ملاحظه می‌کنیم که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مطالعه و خرید کتابهای دینی رونق بسزا یافته است، و علل گوناگون گشودن گره بعضی از مشکلات اجتماعی خود را از فرهنگ اسلامی تمنا و تقاضا می‌کنند. این امر، به این دلیل صورت می‌گیرد که اولیای کشور در نمایاندن ارزشهای چنین آثاری فروگذاری نمی‌کنند و جامعه نیز معرفت به مسایل دینی و آراء و نظریات پیشوایان دینی را با ارزش تلقی می‌کند و به سوی آنها کشیده می‌شود.

بنابراین، تلاش برای همگانی کردن ورزش، رعایت بهداشت فرد و جامعه، از طریق داخل کردن آنها در قلمرو فرهنگی و اعتقادی، تنها راه ممکن و موفق است. به شرط آنکه راه مرتبط ساختن آنها با علایق فرهنگی و گرایشهای ذاتی و درونی انسان شناخته شود. اما اصل اساسی این است که با استفاده از زمینه ذاتی و علایق فطری انسان، اخلاقی فراهم بیاوریم که اطاعت از آن با لذت باطنی همراه باشد؛ مانند داخل کردن بازی، ورزش و فعالیتهای هنری در برنامه‌های تحصیلی کودکان، نوجوانان و جوانان، که به خاطر گرایشهای طبیعی، آنها را با رغبت می‌پذیرند. اما شناختن زمینه‌های فطری هرگز به آسانی، نه میسر می‌شود نه به پایان می‌آید. این امر در هر محیطی به کشف و انکشاف نیاز دارد. به طور مثال علاقه به حفظ ذات و دوام حیات، ذاتی انسانهاست و هیچ موجودی در حال تعادل و سلامت نمی‌خواهد بمیرد. لیکن موجودات انسانی همواره ادامه



حیات خود را در امر واحدی نمی‌دانند. انسان گاهی بقاء و محترم بودن خود را در کسب شهرت و مقام، گاهی در برخورداری از امیال و غرایزی حیوانی، گاهی در بدست آوردن ثروت و حطام دنیاوی، زمانی در ادراک و فهمیدن و یا فهماندن مطالب علمی و گاهی در بهره‌مندی از ذوق و هنر درمی‌یابد.

بدین ترتیب علایق ذاتی انسانها باید در تدوین قوانین و برنامه‌ریزیهای تعلیم و تربیت منظور نظر باشد. اما محتوای این آرزوها همواره یکسان نیست؛ مثلاً "علاقه به فهمیدن و محتوای آنچه می‌خواهیم یاد بگیریم در نزد همه مشابه و یکسان نیست، بعضی ریاضیات و برخی ادبیات و عدای فلسفه، یا فنون دیگر را ترجیح می‌دهند و همهٔ بچه‌ها علاقه‌مند به بازی و حرکت هستند، ولی همه آنها طالب یک نوع حرکت و بازی نیستند. همان طور که گفتیم علایق قومی و سستی باید در برنامه‌ریزیهای آموزشی مورد توجه باشد، زیرا داخل کردن فرهنگ نو در فعالیت‌های روزمره، بدون توجه به معنی و فلسفه آن بی‌فایده و بی‌نتیجه خواهد بود. «مثلاً تفنگ در دست یک نفر بومی که عادت دارد در موقع تیراندازی چشمانش را ببندد، البته به مراتب از تیر و کمان بی‌خاصیت‌تر می‌ماند»<sup>۳۱</sup>

## پی‌نوشت‌ها:

- ۱- در این مقاله فرهنگ و تمدن اغلب به صورت مترادف به کار رفته است، منتها هم موقع بیان فرهنگ و هم موقع بیان تمدن، به هر دو جنبه ضروری پیدایش آنها، یعنی وجود عالم مادی و وجود عالم فکر هر دو توجه شده است.
- ۲- ساموئل کینگ، جامعه‌شناسی، ترجمه مشفق همدانی، ص ۸۴-۸۵
- ۳- رالف لیتون- سیر تمدن- ترجمه پرویز مرزبان ص ۳۱
- ۴- همان
- ۵- ساموئل کینگ -جامعه‌شناسی- ص ۸۴
- ۶- بطور نمونه می‌توانیم قوانین عقل، صیانت ذات، حاکمیت جامعه بر فرد، قوانین ژنتیکی و قانون جاذبه عمومی را یادآور می‌نمائیم که قبل از افراد انسانی، این قوانین وجود داشته‌اند و حاکمیت خود را بر ما اعمال می‌کنند
- ۷- تفکر درباره تحولات آینده آموزش و پرورش، ترجمه محمدعلی امیری ص ۱۷۳
- ۸- رالف لیتون، سیر تمدن، ترجمه پرویز مرزبان، ص ۳۹
- ۹- ساموئل کینگ -جامعه‌شناسی- ص ۸۷
- ۱۰- روش، طبیعت طبیعت، ادگار مورن، ص ۷
- ۱۱- ر. ک، به مقالات تقی زاده- جلد چهارم ص ۵
- ۱۲- داریوش شایگان، آسیا در برابر غرب، ص ۸
- ۱۳- ساموئل کینگ -جامعه‌شناسی- ص ۹۷
- ۱۴- الوین تافلر، شوک آینده، ترجمه حشمت‌اله کامران ص ۳۵۲
- ۱۵- داریوش شایگان، آسیا در برابر غرب، ص ۲۲
- ۱۶- رالف لیتون، سیر تمدن، ص ۳۷

- ۱۷- همان، ص ۴۵
- ۱۸- و.ت. استیس - فلسفه هگل - ترجمه دکتر حمید عنایت - ص ۱۵
- ۱۹- رالف لنینتون، سیر تمدن، ص ۴۵
- ۲۰- همان، ص ۳۶
- ۲۱- ویل واریل دورانت - درسهایی از تاریخ - ترجمه احمد بطحائی ص ۵۰ -  
 مراد از ذکر و یادآوری این نکته تشویق به ارتکاب گناه نیست، بلکه  
 نشان دادن همرنگی انسانها در ارتکاب به گناه است که این ویژگی در نزد  
 اهل انصاف و مانع تبختر و تکبر فردی بر فرد دیگر می شود
- ۲۲- همان، ص ۴۲
- ۲۳- همان، ص ۴۲
- ۲۴- همان، ص ۳۹
- ۲۵- مهدی محسنیان راد، ارتباط شناسی، ص ۴۴
- ۲۶- رالف لنینتون، سیر تمدن، ص ۳۸
- ۲۷- همان، ص ۴۷
- ۲۸- الوین تافلر، شوک آینده، ص ۳۳۴
- ۲۹- همان، ص ۳۲۵
- ۳۰- رالف لنینتون، سیر تمدن، ص ۴۴

## منابع:

- ۱- کینگ ساموئل - جامعه‌شناسی، ترجمه مشفق همدانی، انتشارات امیرکبیر - تهران - ۱۳۴۱
- ۲- لیتون-رالف، سیر تمدن، ترجمه پرویز مرزبان، انتشارات فرانکلن، تهران، ۱۳۴۱
- ۳- امیری، محمدعلی، تفکر درباره تحولات آینده آموزش و پرورش، انتشارات دفتر امور کمک آموزش و کتابخانه‌ها، تهران، ۱۳۶۸
- ۴- مورن- ادگار، روش، طبیعت طبیعت، انتشارات Seuil، پاریس، ۱۹۷۷
- ۵- تقی‌زاده، سید حسن، مقالات، ج ۴- انتشارات شکوفان، تهران، ۱۳۵۳
- ۶- شایگان، داریوش - آسیا در برابر غرب، انتشارات امیرکبیر - تهران ۱۳۵۶
- ۷- تافلر- الوین - شوک آینده - ترجمه حشمت‌ا.. کامرانی، تهران، ۱۳۷۲
- ۸- استیس - و.ت. فلسفه هگل، ترجمه حمید عنایت - شرکت سهامی کتابهای جیبی - تهران - ۱۳۵۱
- ۹- ویل دورانت، واریل - درسهای تاریخ - ترجمه احمد بطحائی، شرکت سهامی کتابهای درسی. تهران. ۱۳۵۰
- ۱۰- محسنیان راد- مهدی- ارتباط شناسی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۹